



نوع مقاله: پژوهشی

نقد مقاله «بررسی دلالت آیه "اطیعوا" بر عصمت»

حسن صادقی / سطح چهارم فقه و اصول حوزه علمیه قم

sadeqi14@chmail.ir  orcid.org/0000-0002-1639-0387 <https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0>

دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۱۵ - پذیرش: ۱۴۰۲/۰۲/۲۰

چکیده

برای عصمت پیامبر اکرم ﷺ و ائمه اطهار ﷺ ادله متعددی وجود دارد که یکی از آنها آیه «اطیعوا» است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: ۵۹). از دیدگاه عالمان شیعه و برخی از اهل سنت، آیه شریفه بر عصمت پیامبر اکرم ﷺ و اولی الامر دلالت دارد و یکی از استدلال‌های اساسی آن اطلاق و مقدمات حکمت است. دلالت آیه شریفه در مقاله‌ای که از حسین اترک با عنوان «بررسی دلالت آیه "اطیعوا" بر عصمت» در مجله حکمت معاصر (سال یازدهم، ش ۱، ۱۳۹۹) منتشر شده، مورد مناقشه قرار گرفته و اشکالاتی بر آن ذکر شده که به نظر نگارنده هیچ کدام از اشکالات تمام نیست. نگارنده همانند عالمان شیعه، به تمام بودن اطلاق آن از راه مقدمات حکمت عقیده دارد و بر این باور است که خدای سبحان در مقام بیان بوده و هیچ قیدی برای آن نیاورده، با اینکه امکان تقیید اطاعت وجود داشته است. پس این آیه کریمه هر اطاعتی را شامل می‌شود. از این رو گستردگی اطاعت از پیامبر اکرم ﷺ و ائمه اطهار ﷺ نسبت به هر طاعت و فعلی با عصمت تلازم دارد. مقاله پیش‌رو نخست با روش توصیفی - تحلیلی - تفسیری استدلال به آیه برای اثبات عصمت را تبیین کرده، سپس با روش «انتقادی» ادعا و ادله مقاله مزبور را نقد نموده است.

کلیدواژه‌ها: آیه «اطیعوا»، عصمت، اولی الامر، عصمت امام، اطلاق، مقدمات حکمت.

یکی از موضوعاتی که میان فرق اسلامی محل گفت‌وگو قرار گرفته «عصمت» پیامبر و امام و گستره آن است. از دیدگاه شیعه، عصمت در پیامبر و امام شرط است و گستره آن گناهان صغیره و کبیره، عمدی و سهوی، پیش از نبوت و امامت و بعد از نبوت و امامت را شامل می‌شود (ر.ک: مفید، بی‌تا، ص ۶۲-۶۳؛ حلی، ۱۴۰۸ق، ص ۳۴۹ و ۳۶۴).

گرچه از دیدگاه اهل سنت، عصمت در پیامبر شرط است و قطعاً پس از نبوت و گناهان کبیره را شامل می‌شود؛ لکن در شمول نسبت به پیش از نبوت و نوع گناهان اختلاف نظر وجود دارد (قاضی عبدالجبار، ۱۴۲۲ق، ص ۲۸۷؛ تفتازانی، ۱۴۰۹ق، ج ۵، ص ۵۰؛ جرجانی، ۱۳۲۵ق، ج ۸، ص ۲۶۷).

بیشتر اهل سنت نه تنها عصمت را شرط امامت نمی‌دانند (تفتازانی، ۱۴۰۹ق، ج ۵، ص ۲۴۹)، بلکه «عدالت» به معنای گناه نکردن یا ستم نکردن را نیز شرط نمی‌دانند و تصریح می‌کنند که امام با فسق و ظلم از امامت خلع نمی‌شود (همان، ص ۲۳۴).

دیدگاه شیعه درباره عصمت مطلق مبتنی بر ادله عقلی و نقلی است و یکی از مهم‌ترین آنها آیه پنجاه و نهم سوره مبارکه «ساء» است.

دو موضوع در این آیه کریمه از اهمیت بسزایی برخوردار است: دلالت آیه بر عصمت، و مصداق «اولی الامر» از دیدگاه شیعه. این آیه با اطلاقش بر عصمت دلالت دارد و منظور از «اولی الامر» امامان معصوم علیهم‌السلام است؛ همچنان که برخی از اهل سنت نیز به دلالت آیه بر عصمت تصریح کرده‌اند و اختلاف نظرشان با شیعه در مصداق «اولی الامر» است (فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۰، ص ۱۱۳).

گرچه از گذشته درباره آیه، به‌ویژه درباره دلالت بر عصمت شبهاتی از اهل سنت مطرح بوده (تفتازانی، ۱۴۰۹ق، ج ۵، ص ۲۵۰)، لیکن اخیراً یکی از نویسندگان محترم شیعه مقاله‌ای با عنوان «بررسی دلالت آیه "اطیعوا" بر عصمت» در مجله حکمت معاصر (سال یازدهم، ش ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۹) نگاشته و دلالت آیه بر عصمت را از منظر اصولی و میحث «اطلاق» به بحث گذارده و نتیجه گرفته است که آیه بر عصمت یا عدم عصمت دلالت ندارد و صرفاً در مقام بیان اصل حکم ضرورت اطاعت از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و صاحبان امر است. وی بر این موضوع نقدهای متعددی وارد کرده است که البته برخی از آنها در کتاب‌های اهل سنت نیز دیده می‌شود.

ایشان تصریح کرده که هدف از نگارش مقاله مزبور صرفاً بحث علمی و حقیقت‌جویی، فارغ از تعصبات دینی و مذهبی است. علاوه بر آن رد استدلال به معنای رد اصل مدعا، یعنی عصمت انبیا نیست (اترک، ۱۳۹۹، ص ۲). البته این پرسش جدی وجود دارد که نویسنده محترمی که اعتقاد شیعی دارد و دغدغه‌اش از بررسی این موضوع صرفاً حقیقت‌جویی است، چرا بحث علمی و انگیزه حقیقت‌جویی را در موضوعات فراوان دیگری به کار نمی‌گیرد که نیاز به بحث و بررسی دارند؟

مقاله حاضر نخست با روش «توصیفی - تحلیلی - تفسیری» استدلال به آیه برای اثبات عصمت را تبیین می‌کند و سپس با روش «انتقادی» ادعا و ادله مقاله مزبور را نقد می‌کند.

۱. تبیین استدلال به آیه «اطیعوا»

یکی از مهم‌ترین ادله عصمت پیامبر اکرم ﷺ و امامان معصومین ﷺ آیه «یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَ اطِيعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِی الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: ۵۹) است. تبیین استدلال به عصمت در ضمن چند نکته بیان می‌شود:

۱-۱. استدلال به لزوم اطاعت و اطلاق آیه

متکلمان و مفسران شیعه و برخی از دانشمندان اهل سنت عقیده دارند که پیامبر و اولی الامر معصوم هستند؛ زیرا از یک سو اطاعت آنها واجب است و از سوی دیگر، «اطاعت» اطلاق دارد. همچنین نبود عصمت سبب تناقض می‌شود (حلی، ۱۳۶۳، ص ۲۰۵؛ استرآبادی، ۱۳۸۲، ج ۳، ص ۳۵۶؛ موسوی، ۱۴۱۱ق، ص ۳۱۲). بر وجوب اطاعت از صیغه امر استفاده می‌شود و اطلاق اطاعت با کمک مقدمات حکمت معلوم می‌گردد - که در ادامه توضیح آن خواهد آمد. علامه طباطبائی می‌نویسد:

بی تردید، اطاعتی که در «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول» وجود دارد اطاعت مطلق و بدون شرط است و به قیدی مقید نشده و این دلیل است بر اینکه رسول خدا ﷺ به چیزی امر نمی‌کند و از چیزی نهی نمی‌کند که با حکم خدا در آن باره مخالف باشد، وگرنه واجب کردن اطاعتش تناقض از سوی خدای متعال است، و موافقت جز با عصمت تحقق نمی‌یابد. این سخن درباره اولی الامر نیز صدق می‌کند (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۴، ص ۳۸۹).

از عالمان اهل سنت، فخر رازی نیز همین استدلال را مطرح کرده است:

خدای متعال به طور قطعی به اطاعت از اولی الامر امر کرده است و کسی که خدا به اطاعتش به طور قطعی امر کرده باشد، باید از خطا معصوم باشد؛ زیرا اگر از خطا معصوم نباشد، با اقدامش بر خطا، خدا به پیروی از او امر کرده است. پس آن امر به انجام خطا خواهد بود و خطا چون خلافت، منهی عنه است. پس این به اجتماع امر و نهی در یک کار، به اعتبار واحد منجر می‌شود و آن محال است (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۰، ص ۱۱۳).

۱-۲. مصداق «اولی الامر»

از دیدگاه متکلمان و مفسران شیعه، منظور از «اولی الامر» امامان معصومین ﷺ هستند (ر. ک: طوسی، بی تا، ج ۳، ص ۳۳۶؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۱۰۰؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۴۶۲؛ قمی مشهدی، ۱۳۶۸، ج ۳، ص ۴۳۷-۴۳۸)، در حالی که از منظر اهل سنت، احتمالات دیگری مطرح شده است؛ مانند زمامداران کشور، علماء، خلفای راشدین، فرماندهان لشکر و اهل حل و عقد (ر. ک: فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۰، ص ۱۱۳؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۵۲۴؛ حقی برسوی، بی تا، ج ۲، ص ۲۲۸).

استدلال عالمان شیعه این است که «اولی الامر» بر «الرسول» عطف گردیده و اطاعت مطلق است و هیچ قیدی برای آن بیان نشده است. پس اولی الامر باید معصوم باشد و در این صورت، جز بر امامان معصومین ﷺ

صدق نمی‌کند. (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۹۰، ج ۱۹، ص ۲۴۵-۲۴۸). از سوی دیگر، همراهی اطاعت از رسول خدا ﷺ و اولی‌الامر با اطاعت از خدا به‌روشنی نشان می‌دهد که اطاعت از رسول خدا ﷺ و اولی‌الامر به‌منزله اطاعت از خداست.

با این بیان، روشن می‌شود که احتمالات دیگر ناتمام است؛ زیرا در هیچ کدام از آنها اطاعت مطلق وجود ندارد؛ زیرا قطعاً یا احتمالاً خطا و نسیان در همه احتمالات دیگر وجود دارد. بنابراین، مراد از «اولی‌الامر» امامان معصوم ﷺ هستند.

افزون بر ظاهر آیه که ویژگی‌های «اولی‌الامر» را بیان می‌کند، روایات فراوان مصداق «اولی‌الامر» را امامان معصوم ﷺ معرفی می‌کند (ر.ک: حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۴۹۷-۵۰۸)؛ مانند:

الف. از عبدالله بن عجلان از امام باقر ﷺ روایت شده که در تفسیر آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» فرمودند: این آیه درباره حضرت علی ﷺ و نیز درباره ائمه اطهار ﷺ نازل شده که خدای تعالی آنان را در جای انبیاء - جانشین آنان - قرار داده است، با این تفاوت که آنان نه چیزی را حلال می‌کنند و نه چیزی را که حلال است، تحریم می‌کنند (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۵۲).

ب. برید عجلی از امام باقر ﷺ درباره قول خدای عزوجل «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا...» می‌فرماید: خدا خصوص ما را قصد کرده است. (ماییم والیان امر) خدا همه مؤمنان را تا روز قیامت به اطاعت ما امر فرموده است (همان، ج ۱، ص ۲۷۶).

ج. ابوبصیر می‌گوید: از امام صادق ﷺ درباره قول خدای عزوجل «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» پرسیدم، فرمودند: درباره علی بن ابی‌طالب و حسن و حسین ﷺ نازل شده است [زیرا در آن زمان همان سه تن از ائمه حاضر بودند]. به حضرت عرض کردم: مردم می‌گویند: چرا نام حضرت علی ﷺ و خانواده‌اش در کتاب خدای عزوجل برده نشده است؟ فرمودند: به آنها بگو: آیه نماز بر پیغمبر ﷺ نازل شد و سه رکعتی و چهار رکعتی آن نامبرده نشد، تا اینکه پیغمبر ﷺ خود برای مردم بیان کردند، و آیه زکات بر آن حضرت نازل شد و نامبرده نشد که زکات از هر چهل درهم یک درهم است، تا اینکه خود پیغمبر آن را برای مردم شرح دادند، و امر به حج نازل شد و به مردم نگفت هفت دور طواف کنید، تا اینکه خود پیغمبر ﷺ برای آنها توضیح دادند، و آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» نازل شد و درباره حضرت علی و حسن و حسین ﷺ هم نازل شد (همان، ج ۱، ص ۲۸۶-۲۸۷).

روایت پایانی افزون بر بیان مصداق «اولی‌الامر»، به‌روشنی دلیل بیان نشدن مصداق آن در قرآن و تبیین آن توسط رسول اکرم ﷺ را ذکر می‌کند. روشن است که یکی از منابع مهم تفسیر قرآن روایات اهل‌بیت ﷺ است و به برکت روایات معصومان ﷺ مصداق آیه روشن می‌شود. البته توجه به ویژگی عصمت در «اولی‌الامر» که امر پنهانی است، نشان می‌دهد که برای شناخت مصداق آن، راهی جز وحی و سخنان رسول اکرم ﷺ و اهل‌بیت ﷺ نیست.

با توجه به مطالب یادشده، روشن می‌شود که این سخن نویسنده محترم درباره مصداق «اولی الامر» درست نیست:

«اولی الامر منکم» عنوان کلی است. معنای لفظی آن «صاحبان امر و حاکمان از خود مردم» است. مراد از آن، ممکن است امامان شیعه، خلفای اسلامی یا آن‌گونه که فخررازی گفته، علمای اسلام باشد. در قرآن آیه دیگری مشخصاً درباره آنها نیامده است (اترک، ۱۳۹۹، ص ۹).

اشکال سخن در این است که افزون بر ظاهر آیه که ویژگی‌های کلی «اولی الامر» را بیان می‌کند - چنان که گذشت - روایات فراوانی به روشنی مصداق «اولی الامر» را تنها امامان معصوم علیهم‌السلام بیان می‌کند. از سوی دیگر، برخی آیات «اولی الامر» را به گونه‌های دیگر توضیح می‌دهد: از قبیل آیه ۵۵ سوره «مائده»: همان‌گونه که امام صادق علیه‌السلام در بیان وجوب اطاعت از اوصیا به آن اشاره می‌کنند؛ مانند آنکه حسین بن ابی‌العلاء می‌گوید: به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: اطاعت اوصیا واجب است؟ فرمودند: بله، آنان کسانی هستند که خدای عزوجل درباره‌شان می‌فرماید: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» و آنان کسانی هستند که خدای عزوجل درباره‌شان می‌فرماید: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ... وَ هُمْ رَاكِعُونَ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۸۷).

۲. تمسک به اطلاق آیه از طریق مقدمات حکمت

«اطلاق» در دانش اصول فقه عبارت است از: شیوع و شمول معنا نسبت به تمام افراد یک ماهیت. از این رو «مطلق» لفظی است که بر معنایی شایع در جنس خود (قابل انطباق بر تمام افراد جنس آن) دلالت دارد (ر.ک: خراسانی، ۱۴۱۲ق، ص ۲۴۳). برای مثال، کلمه «فقیر» بر ماهیت شخصی که نیازمند است، دلالت می‌کند و بر هر نیازمندی، مرد و زن، پیر و جوان، عرب و غیرعرب، مسلمان و غیرمسلمان قابل انطباق است.

گرچه از بیشتر عالمان متقدم علم اصول فقه نقل شده که دلالت الفاظ مطلق بر شمول و شیوع را وضعی دانسته‌اند، ولی گروهی از محققان متأخر آن علم (از زمان *سلطان العلماء* تا کنون) گفته‌اند: لفظ مطلق برای ماهیت معنا به صورت لا بشرط وضع شده است و بر این اساس خود لفظ مطلق بر شیوع و شمول دلالت ندارد و دلالت آن بر شمول و شیوع به قرینه مقدمات حکمت است (کاظمی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۲۹۴).

مقدمات حکمت به نظر بیشتر عالمان آن علم عبارت است از:

۲-۱. بیان تمام مراد متکلم

یکی از مقدمات حکمت این است که متکلم در مقام بیان تمام جزئیات و شروط موضوع سخنش باشد؛ زیرا اگر متکلم در چنین مقامی نباشد از سکوت وی و ذکر نکردن قیود و شروطی برای موضوع سخنش نمی‌توان اطلاق موضوع سخنش را استفاده کرد.

هرگاه شک شود که متکلم در مقام بیان است یا نه، اصل عقلایی اقتضا می‌کند که در مقام بیان باشد؛ زیرا عقلاً همچنان که هنگام شک در ملتفت و جدی بودن متکلم بنا می‌گذارند بر اینکه ملتفت و جدی

است و غافل نیست و شوخی نمی‌کند، در جایی که شک کنند متکلم در مقام بیان است یا اهمال، بنا می‌گذارند بر اینکه در مقام بیان و تفهیم است و در مقام اهمال و اجمال نیست (حلی، ۱۴۲۳ق، ج ۵، ص ۴۲۵؛ مظفر، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۱۸۰).

۲-۲. نبود قید یا قرینه‌ای بر تقييد

یکی از مقدمات حکمت این است که با کلام گوینده قید یا قرینه‌ای - چه لفظی و چه غیرلفظی - بر تقييد کلامش وجود نداشته باشد؛ زیرا معلوم است که چنین قرینه‌ای از ظهور یا حجت کلام در اطلاق جلوگیری می‌کند و با وجود آن، برای کلام، ظهور یا حجتی در معنای مطلق پدید نمی‌آید و به عبارت دیگر لفظ مطلق نیست تا بر اطلاق و شمول نسبت به جمیع افراد دلالت کند (خراسانی، ۱۴۱۲ق، ص ۲۴۷؛ مظفر، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۱۷۹-۱۸۵).

۲-۳. امکان اطلاق و تقييد

منظور از «امکان اطلاق و تقييد» این است که متعلق یا موضوع حکم قبل از اینکه حکم بدان تعلق گیرد، قابلیت تقييد به خصوصیتی و تقسیم به حصه با آن خصوصیت و حصه بدون آن خصوصیت را داشته باشد؛ زیرا اگر چنین قابلیت نداشته باشد مگر بعد از فرض تعلق حکم به آن، تقييد آن محال است و در نتیجه اطلاق آن نیز محال است؛ مانند تقييد نماز به قصد امتثال امر که قبل از تعلق و جوب به آن، تقييد آن به قصد امتثال امر و تقسیم آن به نماز با امتثال امر و بدون امتثال امر ممکن نیست (ر.ک: مظفر، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۶۹-۷۱ و ۱۸۴).

بنابراین، هرگاه گوینده یا نویسنده کلامی را با لفظ مطلق بگوید یا بنویسد و در مقام بیان تمام جزئیات موضوع کلامش نیز باشد و کلامش قابلیت و امکان تقييد و اطلاق داشته باشد و با کلامش هیچ قید یا قرینه‌ای لفظی و غیرلفظی بر اراده افراد و مصادیق خاصی از آن لفظ مطلق وجود نداشته باشد، کلامش ظهور پیدا می‌کند در اینکه از لفظ، تمامی افرادش اراده شده است. پس اگر با تفحص احراز شود که دلیل یا قرینه منفصلی نیز بر تقييد کلامش نیست، معلوم می‌شود همه افراد مراد جدی گوینده نیز هستند؛ زیرا دانایی و حکمت گوینده اقتضا می‌کند که اگر همه افراد مطلق، مرادش نباشد با قرینه‌ای متصل یا منفصل به مخاطب و خواننده کلامش بفهماند و وجه نامگذاری این مقدمات به مقدمات حکمت نیز همین است.

حال سخن در این است که از دیدگاه شیعه اطاعت در آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» اطلاق دارد؛ یعنی خدای سبحان با امکان تقييد اطاعت، در مقام بیان بوده و هیچ قیدی برای آن نیاورده است. پس این آیه کریمه هر اطاعتی را شامل می‌شود. از این رو گستردگی اطاعت نسبت به هر طاعت با عصمت تلازم دارد؛ زیرا در غیر این صورت، (با فرض عدم عصمت) دستور به اطاعت، به تناقض منجر می‌شود؛ زیرا در این صورت از یک سو خدای سبحان انجام هر طاعتی را واجب می‌شمارد و از سوی دیگر در صورت خطا، نباید آن را انجام داد. بنابراین، عدم عصمت به تناقض منجر می‌شود و تناقض از خدای علیم حکیم محال است.

انکون ادعاها و ادله مقاله یادشده را نقد و بررسی می‌کنیم:

۳. بررسی فقدان شرط اول از مقدمات حکمت

شرط اول از مقدمات حکمت این است که گوینده در مقام بیان تمام مقصود باشد. از نظر نویسنده محترم، این شرط در آیه وجود ندارد. ایشان اشکال را به سه صورت بیان می‌کند:

۳-۱. صورت اول از اشکال شرط اول

وی مدعی است:

شارع در این آیه درصدد تشریح و بیان اصل حکم وجوب اطاعت از رسول و صاحبان امر بوده است، نه درصدد بیان تمام مقصود خویش از این حکم. به تعبیر دیگر، شارع در این کلام، قصد اهمال و اجمال داشته است (اترک، ۱۳۹۹، ص ۹).

وی سپس علت آن را بیان حکم واحد برای سه موضوع مختلف ذکر می‌کند:

اطاعت از فرامین سه کس بر مردم واجب شمرده شده است: خدا، رسول و صاحبان امر، در حالی که این سه موضوع شرایط یکسانی ندارند... با توجه به تفاوت این سه موضوع از جهت ماهیت، شئون و حقوق، حکم اطاعت از ایشان هم نمی‌تواند یکسان، به یک میزان و گسترده باشد... شاید تکرار «اطيعوا» در آیه و تفکیک «أطیعوا الله» از «أطیعوا الرسول و أولی الأمر منکم» همان گونه که برخی مفسران اشاره کرده‌اند، برای نشان دادن تفاوت نوع و میزان اطاعت از خدا و اطاعت از رسول و اولوا الامر است (اترک، ۱۳۹۹، ص ۹-۱۰).

۳-۱-۱. بررسی

گرچه موضوع خدا و رسول خدا ﷺ از حیث ماهیت، شئون و حقوق و آثار آنها به لحاظ تکوینی و حتی در برخی از امور تشریحی تفاوت دارند، لیکن این آیه ناظر به تفاوت تکوینی و آثار آن نیست؛ همچنان که یکسانی جایگاه تشریحی از هر جهت را بیان نمی‌کند، بلکه مربوط به تشریح و اجرای آن از این حیث است که اطاعت از رسول اکرم ﷺ و اولی الامر در جهت اطاعت از خداست و از این حیث، میزان اطاعت و گستردگی آن یکسان است.

دلیل بر همسانی اطاعت از خدا و رسول خدا ﷺ و یکسانی گستردگی آن، این است که خدای سبحان در آیات مشابه، پیامبر را اطاعت از خود بیان کرده است: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (نساء: ۸۰). همچنین مخالفت با پیامبر را در ردیف معصیت خود شمرده است: «وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ» (نساء: ۱۴).

دلیل دیگر بر اینکه اطاعت از رسول خدا ﷺ همسان با اطاعت از خداست و از لحاظ نوع و گستردگی تفاوتی ندارند، آن است که براساس آیاتی همانند «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (نجم: ۳-۴) رسول اکرم ﷺ سخن حق تعالی و معارف او را ابلاغ می‌نماید و از خود چیزی نمی‌گوید.

از این رو گرچه اطاعت از رسول خدا ﷺ اطاعت از خداست، لیکن راز تفکیک میان اطاعت از خدا و رسول خدا ﷺ در این آیه آن است که «أَطِيعُوا اللَّهَ» به معنای اطاعت از اوامر تشریحی است که از زبان پیامبر اکرم ﷺ بیان می‌شوند. از سوی دیگر، چون رسول اکرم ﷺ بر اساس «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ» (نساء: ۱۰۵) و ادله دیگر، شأبیت قضاوت و حکومت دارند، مراد از «أَطِيعُوا الرَّسُولَ» اطاعت از اوامر حکومتی و ولایی آن حضرت است که بر اساس حکم خدا انجام می‌دهند (ر.ک: طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۴، ص ۳۸۸؛ جوادی آملی، ۱۳۹۰، ج ۱۹، ص ۲۴۴). بنابراین، خدای سبحان صرفاً در مقام تشریح اصل حکم نبوده، بلکه در مقام بیان تمام مقصود از اطاعت بوده است؛ زیرا اطاعت از رسول خدا ﷺ را اطاعت از خود شمرده، سخن او را سخن خویش می‌داند. پس میزان و گستره اطاعت رسول خدا ﷺ و خدای سبحان یکسان است.

۲-۳. صورت دوم از اشکال شرط اول

نویسنده محترم صورت دوم اشکال به شرط اول را استدلال به سیاق آیه بیان کرده است؛ زیرا سیاق آیه در بیان تبعیت از حاکم و رسول در مقام قضاست، پس اطلاق ندارد. قرآن کریم می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعاً بَصِيراً يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلاً أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَ مَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ لَيُؤَذِّنَنَّ أَنْ يَتَّحَكَّمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَ يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيداً» (نساء: ۵۸-۶۰).

ایشان تصریح می‌کند:

این آیات همگی درباره قضاوت بین مردم و حل و فصل نزاع بین آنهاست. گاهی حاکم اسلامی حکمی مطابق شرع و عدل میان دو طرف صادر می‌کند، ولی یکی از طرفین یا هر دوی آنها حکم را نپذیرفته و برای داوری بینشان به طاغوت پناه می‌برند. خداوند در چنین فضایی برای حل اختلاف در جامعه اسلامی می‌فرماید: از رسول و حاکمان اسلامی که بر مبنای عدل و شریعت اسلامی حکم می‌کنند، اطاعت کنید و نزاع خود را نزد پیامبر ببرید، نه پیش طاغوت. لذا سیاق و زمینه آیه مربوط به اطاعت از قاضی و حاکم اسلامی است که بر مبنای عدل و شرع حکم می‌کند. آیه به هیچ وجه درباره گستره اطاعت از نبی و صاحب امر در تمام زمینه‌ها و عمومیت آن صحبت نمی‌کند، تا از آن استنباط اطلاق و عمومیت در تمام زمینه‌ها و شئون کرد (اترک، ۱۳۹۹، ص ۱۱).

۱-۲-۳. بررسی

اشکال بر این سخن آن است که:

اولاً، در آیه قبلی (نساء: ۵۸) به همه مؤمنان، به‌ویژه مسؤلان جامعه درباره ادای امانت و داوری عادلانه توصیه می‌کند و در آیه محل بحث (نساء: ۵۹) برای تضمین پشتوانه اجرایی آنها، مردم را به اطاعت از خدا و پیامبر ﷺ و والیان امر الهی فرمان می‌دهد و به هنگام اختلاف، آنها را موظف می‌کند تا به حکم خدا و رسول

خداﷻ مراجعه کنند و سپس در آیه بعدی (نساء: ۶۰) از موضع منافقانی پرده برمی‌دارد که از پیامبرﷺ اطاعت نمی‌کنند و به حکمش رضایت نمی‌دهند، بلکه می‌خواهند به طاغوت رجوع کنند (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۹۰، ج ۱۹، ص ۲۴۱ و ۲۹۴).

از این رو آیه قبل وظیفه عموم مؤمنان، به‌ویژه مسؤولان جامعه و قضات را مشخص می‌کند و آیه محل بحث نیز وظیفه آنان را در اطاعت و نیز در صورت اختلاف گوشزد می‌کند.

در این سیاق، هیچ مانعی برای گستردگی اطاعت از رسول خداﷺ و والیان امر دیده نمی‌شود. حتی اگر سیاق و مورد آیه در ارتباط با اطاعت از قاضی و حاکم اسلامی باشد، سیاق و مورد مخصوص نیست، بلکه چون عموم مؤمنان را به پیروی دستور می‌دهد، به گستردگی اطاعت، سزاوارتر است. حقیقتاً مگر دایره حکومت حاکم دینی محدود به حل اختلاف است و گستردگی ندارد؟! اساساً اگر اطاعت مشروط باشد، تبیین شرط و اثبات شرط یا عدم آن، خود مشکلی جدی خواهد شد.

فرض کنید در جایی میان مؤمنان اختلاف پیش آمده و به حضور پیامبر اکرمﷺ برای حل اختلاف می‌رسند. اگر مؤمنان اطاعت را مشروط بدانند، در صورت حکم رسول اکرمﷺ این امکان وجود دارد که یکی از افراد بگوید: مطابق با عدل و قسط نیست. حال چه اتفاقی می‌افتد؟ برای حل اختلاف به شخص دیگر باید مراجعه کرد؟

ثانیاً، اگر آیه به صراحت درباره گستره اطاعت سخنی داشت، دیگر نیازی به اطلاق نبود. طرح بحث اطلاق از آن روست که در این آیات، صراحتی درباره گستره اطاعت وجود ندارد و از ظهور آیه (اطلاق) بهره گرفته می‌شود و - چنان که بیان شد - اطلاق اصلی عقلایی در بیان شمول و گستردگی است.

۳-۳. صورت سوم از اشکال شرط اول

نویسنده محترم دلیل دیگر را به این صورت ذکر کرده است:

عطف «اولوا الامر منکم» به «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول» در آیه را می‌توان حاکی از این دانست که در این آیه در مقام بیان حکم و تبعیت از صاحبان حکم است. اگر شارع در این آیه در مقام بیان حکم اطاعت از رسول و جانشینان او به طور مطلق بود و تمام مقصودش این بود که بگوید همیشه و در همه جا و در همه فرامین از ایشان اطاعت کنید و همچنین عصمت ایشان مدنظر بود، شایسته بود از عناوین دیگری استفاده می‌شد که متناسب با این دو مقام بود (اترک، ۱۳۹۹، ص ۱۱).

۳-۳-۱. بررسی

این استدلال نیز درست نیست؛ زیرا همچنان که برای رساندن یک معنا، از یک عنوان (به قول نویسنده محترم) استفاده می‌شود، راه‌های دیگری هم وجود دارد؛ همانند عطف و هم‌ردیف ذکر کردن و اطلاق در این آیه و همانند آن. اعجاز بیانی قرآن اقتضا می‌کند که خدای متعال پیام خود را با کمترین الفاظ و بیشترین معنا براساس اصول محاوره عقلایی ذکر کند و در اصول محاوره عقلایی، اصل اطلاق و مانند آن مفروغ‌عنه است. آنچه مایه تعجب

است اینکه نویسنده محترم در دلالت برخی از آیاتی که به این عنوان به کار رفته نیز مناقشه کرده است؛ مانند «قالَ لَیْنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ» (ر.ک: اترک، ۱۴۰۰، ص ۲۰۰). هرچند مناقشه آن نیز ناتمام است و آیه یادشده نیز بر عصمت پیامبران و امامان علیهم السلام دلالت دارد (ر.ک: صادقی، ۱۴۰۱).

از سوی دیگر، راز بیان عنوان «ولوا الامر» ظاهراً آن است که بر لزوم حاکم پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله دلالت کند. اما ویژگی‌های کلی حاکم از چگونگی بیان آیه (همانند عطف و هم‌ردیف قرار گرفتن با «الرسول» و با خدای سبحان) و اطلاق آن فهمیده می‌شود و مصداق آن در روایات نبوی بیان می‌گردد.

چنان که توضیح داده شد، هیچ کدام از ادله یادشده برای نفی مقدمه اول (در مقام بیان تمام مراد بودن) کافی نیست. در صورت تردید در اثبات این مقدمه - همان‌گونه که گذشت - براساس اصل عقلایی (حمل سخن بر مقام بیان مراد) آیه شریفه بر مقام بیان مراد حمل می‌شود.

۴. بررسی فقدان شرط دوم از مقدمات حکمت

شرط دوم از مقدمات حکمت، نبود قرینه‌ای بر تقیید است. نگارنده محترم ادعا می‌کند:

هم قرینه عقلی و هم قرینه نقلی بر مطلق نبودن اطاعت از رسول و صاحبان امر وجود دارد (اترک، ۱۳۹۹، ص ۱۲).

۴-۱. قرینه عقلی مقید

از نظر نویسنده محترم، به علت آنکه برخی از احکام عقلی قطعی است (مانند عدالت‌ورزی و نیکوکاری) اطاعت از رسول و اولوا الامر مطلق نیست و مشروط به عدم مخالفت با آن احکام قطعی عقلی است. ایشان تصریح می‌کند:

بر هر انسانی رعایت این اصول اخلاقی واجب است. دستورهای ظالمانه (مانند کشتن انسان بی‌گناه) از سوی هر کسی که باشد، نادرست است و تبعیت از آن، حتی اگر خدا دستور داده باشد، واجب نیست. اصل «حسن و قبح عقلی» که متکلمان شیعی و معتزلی معتقد به آن هستند، معنایی جز این ندارد که رعایت اصول اخلاقی، حتی بر خداوند واجب است، چه برسد به نبی یا امام. بنابراین، به قرینه عقلی، اطاعت از رسول و صاحبان امر در جایی که خلاف دستورات مسلم اخلاقی دستور دهد، واجب نیست. نتیجه اینکه براساس اندیشه «حسن و قبح عقلی»، اصل وجوب اطاعت از خدا، رسول و صاحبان امر مطلق نیست و مشروط به مطابقت با اصول قطعی اخلاقی است (اترک، ۱۳۹۹، ص ۱۲).

۴-۱-۱. بررسی

اشکال استدلال یادشده این است که نویسنده محترم در چگونگی اطلاق و تقیید دچار خلط شده است. با توجه به اینکه «عقل» آفریده و حجت الهی است، هیچ‌گاه حکم قطعی عقل با حکم تشریحی خدای سبحان منافات پیدا نمی‌کند. از این رو هر دستوری که از خدای سبحان و رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام معصوم علیه السلام صادر شود، با عقل مطابقت دارد. به بیان دیگر، پیش از صادر شدن و حتی پیش از اراده حکم، توجه به مطابقت وجود دارد و حکم شرعی با توجه به مطابقت صادر می‌شود. بنابراین، امکان (وقوعی و عادی) صدور حکم مخالف با عقل

قطعی وجود ندارد، تا نوبت به تقیید برسد. از این رو این دلیل^۱ قرینه‌ای بر تقیید نبوده و اطلاق اطاعت پس از آن، به قوت خود باقی است.

نویسنده محترم به اصل «حسن و قبح عقلی» اشاره کرده است. حسن و قبح ذاتی و عقلی نتایج متعددی دارد (ر.ک: صادقی، ۱۳۹۰، ص ۱۰۹-۱۱۰) که یکی از آنها مطابقت احکام شرع با احکام عقل است و این مطابقت، پیش از صادر شدن سخن و تحقق رفتار است. از این رو حسن و قبح سبب تقیید نمی‌شود و همچنان اطلاق اطاعت باقی است.

نویسنده محترم رعایت اصول اخلاقی را بر خدا واجب می‌داند. درست است امامیه برخلاف اشاعره - که چیزی را بر خدا واجب نمی‌دانند و معتقدند: «لایجب علی الله» «و لا واجب علی الله تعالی» (فخررازی، ۱۴۱۱ق، ص ۴۸۱-۴۸۲؛ جرجانی، ۱۳۲۵ق، ج ۸، ص ۱۹۵) - عقیده دارند که وجوب بر خدا امکان دارد: «یجب علی الله» (طوسی، بی‌تا، ص ۶۵؛ همو، ۱۴۰۵ق، ص ۳۴۱-۳۴۲ و ۴۰۷). به بیان دیگر، از دیدگاه امامیه تعبیر دقیق، «وجوب از خدا» است، نه وجوب بر خدا؛ «یجب عن الله» (ر.ک: مفید، بی‌تا، ص ۵۹؛ لاهیجی، بی‌تا، ص ۲۴۸؛ جوادی آملی، ۱۳۹۰، ج ۱۶، ص ۶۴۹)؛ یعنی اقتضای صفات الهی وجوب است (مفید، بی‌تا، ص ۵۹).

حال باید دقت شود که واجب بودن رعایت اصول اخلاقی بر خدای سبحان به چه معناست؟ آیا به این معناست که وقتی خدا به خلاف دستورات مسلم حکم دهد، نادرست است؟ یعنی امکان دارد که خدای علیم و حکیم برخلاف عقل آفریده خود دستور دهد و سپس این دستور مقید شود؟!

چنان که بیان شد، معنای واجب بودن بر خدا به معنای واجب بودن از خداست: «یجب عن الله»؛ یعنی از خدای متعال که علیم و حکیم و غنی است؛ مثلاً رعایت عدالت درباره چیزی صادر می‌شود، یا حکم به ستم صادر نمی‌شود. بله، درباره غیر خدا و غیر رسول اکرم ﷺ و غیر امامان معصومین (علیهم‌السلام) یعنی درباره افرادی عادی و غیر معصوم چنین شرطی را می‌توان مطرح کرد؛ همچنان که پیش‌تر اشاره شد و برخی از اهل سنت نیز چنین شرطی را بیان کرده‌اند (ر.ک: قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۵، ص ۲۵۹).

بنابراین، فرض «قرینه عقلی مقید» نادرست است؛ زیرا اساساً فرض تحقق مخالفت دستور خدای متعال و رسول خدا و اولوا الامر که امامان معصومین هستند، با احکام قطعی عقلی درست نیست و وقتی چنین فرضی درست نبود، نمی‌توان دلیل بر تقیید آیه دانست. به بیان دیگر، همواره دستورات الهی و جانشینانش مطابق با دستور قطعی عقلی صادر شده است، نه اینکه بعد مقید شود. از این رو طاعتی که صادر می‌شود اطلاق دارد.

۴-۲. قرائن نقلی مقید

نویسنده محترم ادعا دارد که علاوه بر قرائن عقلی، قرائن نقلی متعددی وجود دارد که استفاده از اطلاق در ظاهر آیه را منع می‌کند. با قرار دادن این قرائن تقیید کننده در کنار آیه «اطیعوا»، چاره‌ای جز دست کشیدن از ظاهر مطلق آن نیست (اترک، ۱۳۹۹، ص ۱۳).

ایشان به این قرائن نقلی متعددی استدلال کرده است. استدلال نخست را به این صورت بیان نموده است:

یکی از این قرائن آیه «ما كانَ لَيْسَرَ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ وَ النُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَاداً لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ» (آل عمران: ۷۹) است. در این آیه خداوند نبی و رسولی را که به او کتاب و نبوت عطا کرده است، از اینکه مردم را به خود دعوت کند، برحذر می‌دارد. این یعنی: اولاً، امکان عصیان در انبیا وجود دارد. ثانیاً، در صورت مشاهده چنین دعوتی از ایشان، اطاعت از او بر مردم واجب نیست. بنابراین، باید نتیجه گرفت که معنای آیه «اطيعوا الرسول» این نیست که هر حکمی که رسول و صاحبان امر دهند، اطاعتش بر مردم به‌طور مطلق واجب است. به قرینه این آیه، باید از اطلاق آن دست کشید (اترک، ۱۳۹۹، ص ۱۳).

نگارنده محترم میان امتناع و امکان عقلی (امتناع و امکان ذاتی) و امتناع و امکان عادی (امتناع و امکان وقوعی) خلط کرده و نتیجه نادرستی گرفته است. «ماکان» در این آیه برای بیان امتناع عادی و وقوعی است با امکان عقلی و ذاتی؛ همچنان‌که در بیان برخی از مفسران حکیم وجود دارد (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۹۰، ج ۱۴، ص ۶۶۵). به بیان دیگر، پیامبر ذاتاً و عقلاً می‌تواند مردم را به پرستش خود دعوت کند، لیکن وقوعاً انجام نمی‌دهد. به همین سبب، هیچ پیامبری مردم را به پرستش خود دعوت نکرده و پیامبران همواره مردم را به توحید دعوت نموده‌اند.

از این رو نتیجه اول ایشان، یعنی «امکان عصیان در انبیا وجود دارد» درست نیست؛ زیرا امکان وقوعی عصیان در پیامبران وجود ندارد؛ زیرا به سبب همین آیه «ما كانَ لَيْسَرَ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ...» از پیامبران گناهی (همانند دعوت به پرستش خود) صادر نمی‌شود. عجیب است در حالی که ظاهر آیه با بیان «ما كانَ لَيْسَرَ» استبعاد و امتناع چنین عصیانی را بیان می‌کند، نویسنده محترم از امکان عصیان سخن می‌گوید!

نتیجه دوم، یعنی «در صورت مشاهده چنین دعوتی از ایشان، اطاعت از او بر مردم واجب نیست» سالبه به انتفای موضوع است؛ زیرا با تحقق نیافتن دعوت به پرستش خویش از سوی پیامبر، فرض اطاعت از او به سبب انتفای موضوع نادرست است. بنابراین، به برکت وجود عصمت در پیامبر - از جمله به علت همین آیه ۷۹ آل عمران - هیچ‌گاه دعوت به پرستش خود از پیامبر صادر نمی‌شود. در نتیجه، این آیه قرینه‌ای بر تقیید اطاعت نیست و از همان اول چنین دستوری تحقق نمی‌یابد.

دلیل دوم نگارنده محترم این است که در آیه دیگری خداوند می‌فرماید: «وَ مَا كَانَ لَنَبِيٍِّّ أَنْ يُعْلَلَ وَ مَنْ يُعْلَلُ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تَوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (آل عمران: ۱۶۱).

در این آیه خیانت در اموال و غنائیم قبیح شمرده و گفته شده است که این کار شایسته مقام نبوت نیست. گرچه اغلب مفسران این آیه را به این معنا تفسیر کرده‌اند که هیچ نبی و پیامبری چنین کاری انجام نمی‌کند، ولی این تفسیر نیز خلاف ظاهر نیست که بگوییم: هیچ پیامبری حق چنین کاری ندارد و اگر خیانتی در اموال از پیامبری و یا هر انسانی مشاهده شد، یا دستور به خیانت دهد، تبعیت از او واجب نیست. بنابراین، این آیه نیز می‌تواند قرینه بر تقييد آیه «اطيعوا» باشد (اترک، ۱۳۹۹، ص ۱۳).

۴-۲-۱. بررسی

مطالبی که در پاسخ به استدلال آیه نخست مطرح شد، در استدلال به این آیه نیز صدق می‌کند. مایه تعجب و البته تأسف است که آیه کریمه با اینکه با بیان «وَ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ» خیانت را بر ساحت پیامبر ممتنع می‌شمارد (امتناع عادی و وقوعی)، نویسنده محترم به صورت شرطی از امکان تحقق سخن می‌گوید و حکم می‌کند که در صورت خیانت یا دستور به خیانت، تبعیت واجب نیست. وقتی آیه به صراحت از استبعاد و امتناع خیانت پیامبر سخن می‌گوید، یعنی خیانت تحقق نمی‌یابد. پس فرض تقييد آیه نادرست است و از همان اول، چنین چیزی تحقق نمی‌یابد.

۴-۲-۳. دلیل سوم و چهارم

دلیل سوم و چهارم همانند آیات قبل است:

در آیات مشابه دیگری خداوند نبی را از کشتن اسیران و استغفار برای مشرکان برحذر می‌دارد و فرموده است: «مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (انفال: ۶۷): «ما كان للنبي و الذين آمنوا أن يستغفروا للمشركين ولو كانوا أولى قرى من بعد ما تبين لهم أنهم أصحاب الجحيم» (توبه: ۱۱۳) (اترک، ۱۳۹۹، ص ۱۳).

۴-۲-۳-۱. بررسی

این آیات مشابه آیات پیشین است و پاسخ هم همان است که بیان شد.

۴-۲-۴. دلیل پنجم

استدلال دیگر نویسنده محترم به این صورت است:

آیه دیگری که می‌تواند قرینه باشد این است: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ» (بقره: ۲۱۳). در این آیه، وظیفه پیامبر رفع اختلاف مردم و حکم کردن بین آنها مطابق کتاب بیان شده است. همچنین آیه دیگر این قید را نیز اضافه کرده است که حکم انبیا باید براساس قسط و عدل باشد: «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا... وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» (مانده: ۴۴). به کمک این دو آیه می‌توان دو قرینه برای آیه «اطيعوا» استنباط کرد که اطاعت از دستورات انبیا و احکام ایشان به هنگام قضا یا امور دیگر، در صورتی واجب است که مطابق کتاب و «ما أنزل الله» و همچنین مطابق قسط و عدل باشد (اترک، ۱۳۹۹، ص ۱۳-۱۴).

این دو آیه، به‌ویژه آیه دوم به روشنی دلالت دارد بر اینکه حکم پیامبر براساس حکم الهی است؛ زیرا آیه نخست هدف از فرستادن پیامبران و نازل کردن کتاب‌های آسمانی را حکم میان مردم و رفع اختلاف بیان می‌کند و روشن است که نقض غرض برای حکیم محال است. پس حتماً پیامبر باید - به حکم عقل - مطابق با حکم الهی میان مردم حکم کند، وگرنه نقض غرض از فرستادن کتاب و پیامبر حاصل می‌شود.

نص آیه دوم هم این است که پیامبران (پیامبران پس از حضرت موسی علیه السلام) براساس تورات حکم می‌کردند: «يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا». بنابراین حکم پیامبران از اول، براساس حکم الهی است. در این صورت، این دو آیه دلیل بر تقیید نیست؛ زیرا از اول و هنگام صدور دستور، چنین تقییدی وجود داشته، نه آنکه بعد تقییدی صورت گیرد.

از سوی دیگر، استدلال به آیه «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا... وَمَنْ لَمْ يَحْكُمُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» (مائده: ۴۴) برای اثبات اینکه حکم انبیا باید براساس قسط و عدل باشد و نیز شرط اطاعت از پیامبران مطابقت با کتاب و «ما أَنْزَلَ اللَّهُ» باشد، نادرست است؛ زیرا اولاً، آیه درباره قسط و عدل نیست. ثانیاً، از آیات یادشده، نه تنها چنین شرطی استفاده نمی‌شود، بلکه - چنان که گذشت - حکم عقلی لزوم تحصیل غرض و نیز نص آیه «يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ» مطابقت قطعی حکم پیامبران با حکم خدا را از همان آغاز بیان می‌کند، نه آنکه به صورت شرطی باشد.

ظاهراً نویسنده محترم با استدلال به ذیل آیه، یعنی «وَمَنْ لَمْ يَحْكُمُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» چنین شرطی را تصور کرده است. اما این تصور نیز نادرست است؛ زیرا اولاً، در این فرض، میان صدر و ذیل آیه تعارض پیش می‌آید (صدر آیه بر مطابقت حکم پیامبران با حکم خدا به صورت قطعی دلالت دارد و ذیل آیه به صورت شرطی بیان می‌کند).

ثانیاً، ذیل آیه با توجه به سیاق آیه درباره عالمان بهبود است، نه درباره پیامبران: «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَ الرِّبَّائِيُّونَ وَ الْأَخْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوْنَ النَّاسَ وَ أَخْشَوْنِ وَ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمناً قَلِيلاً وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» (مائده: ۴۴).

بنابراین، فرض مخالفت با حکم خدا درباره حکم پیامبران نادرست است و به همین سبب، دلیل بر تقیید نیست، بلکه - چنان که گذشت - حکم پیامبران از آغاز اساساً مطابق با حکم خدا و نیز مطابق با قسط و عدل است.

همچنین آیاتی که اوامر و نواهی خاصی را بر پیامبر اسلام معین می‌کند، می‌تواند شاهد بر این باشد که اگر پیامبر دستوری برخلاف این اوامر و نواهی دهد، اطاعت از او واجب نیست؛ آیاتی مانند «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَ لَا تُطِعِ

الْكَافِرِينَ وَ الْمُنافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا وَ اتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا» (احزاب: ۲-۱) (اترک، ۱۳۹۹، ص ۱۴).

۴-۲-۵. بررسی

این آیات صرفاً امر و نهی نسبت به رسول اکرم ﷺ را بیان می‌کند و به هیچ وجه بر صادر شدن خلاف اوامر و نواهی از رسول اکرم ﷺ دلالت ندارد، تا نوبت به تعقیب اطاعت از رسول اکرم ﷺ برسد. معلوم نیست نویسنده محترم از کدام بخش آیه، چنین شرطی و امکان تحقق دستور مخالف احکام خدا را استفاده کرده است!

۴-۲-۶. دلایل روایی

نگارنده محترم به مجموعه‌ای از روایات نیز استدلال نموده است:

غیر از آیاتی که به عنوان قرینه بر عدم اطلاق و وجوب اطاعت از رسول ذکر شد، روایاتی نیز وجود دارند که اطاعت از رسول و هر انسان دیگر را وقتی که خلاف حکم الهی دستور دهد، لازم نمی‌شمارند. شاید مهم‌ترین این روایات حدیثی است که به‌طور متواتر از پیامبر و ائمه علیهم‌السلام نقل شده است و مضمون آن این است که برای هیچ مخلوقی اطاعت در معصیت خداوند جایز نیست: «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۱، ص ۱۵۷؛ صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۳۸۱).

این روایت از حضرت علی علیه‌السلام نیز نقل شده است: عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» (محدث نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۱۲، ص ۲۰۹). همچنین در عیون اخبار الرضا علیه‌السلام امام رضا علیه‌السلام از حضرت علی علیه‌السلام نقل می‌کند که «لَا دِينَ لِمَنْ دَانَ بِطَاعَةِ الْمَخْلُوقِ وَ مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۶، ص ۱۵۴) و از امام صادق علیه‌السلام نیز نقل شده است که «بِرِ الْوَالِدَيْنِ وَاجِبٌ، فَإِنْ كَانَا مُشْرِكَيْنِ فَلَا تُطْعِمُهُمَا وَ لَا غَيْرَهُمَا فِي الْمَعْصِيَةِ؛ فَإِنَّهُ لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۱، ص ۷۱) (اترک، ۱۳۹۹، ص ۱۴).

۴-۲-۶-۱. بررسی

درست است که این روایات، اطاعت از دیگری نسبت به دستوری را که برخلاف حکم الهی باشد، جایز نمی‌شمارد، لیکن اشکال این است که روایات یادشده بر تحقق دستور به معصیت از سوی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یا امام علیه‌السلام دلالت ندارد. از اطلاق این روایات نمی‌توان استفاده کرد که شامل دستور پیامبر و امام می‌شود؛ زیرا شرایط مقدمات حکمت در آنها وجود ندارد که از مهم‌ترین آنها این است که در مقام بیان نسبت به همه افراد باشد و نیز قرینه بر امکان و تحقق دستور از سوی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امام علیه‌السلام برخلاف حکم خدا باشد؛ زیرا دلیلی وجود ندارد که بگوییم: در مقام بیان برای همه افراد است.

همچنین رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه اطهار علیهم‌السلام از آغاز به برکت عصمت، دستوری برخلاف حکم خدا نمی‌دهند. از این رو فرض وجود قرینه بر مخالفت دستور پیامبر و امام با حکم خدا اساساً نادرست است. چنان‌که پیش‌تر ذکر شد، این شرط را درباره غیرمعصوم می‌توان طرح کرد، در حالی که براساس ظاهر آیه و به اعتقاد امامیه و براساس روایات فراوان، «ولولا الامر» امامان معصوم علیهم‌السلام هستند و چنین شرطی درباره آنها وجود ندارد.

نویسنده محترم در تأیید سخن خود به سخن تفتازانی از متکلمان برجسته اشاعره اشاره می‌کند:

برخی از متکلمان اسلامی بر همین اساس، در رد استدلال به آیه «اطیعوا» بر عصمت امام گفته‌اند که به دلیل آیه «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» (نساء: ۵۹)، اطاعت از امام در اموری واجب است که مخالف شرع نباشد و برای اطمینان از عدم کذب امام در بیان احکام، علم، عدالت و اسلام او کافی است و نیازی به فرض عصمت نیست. اگر اطاعت از امام صرفاً و به خاطر قولش بود، در آن صورت واجب بود که او معصوم باشد؛ ولی وجوب اطاعت از امام به خاطر این است که او بیانگر حکم خدا و رسول است. بنابراین، عصمت او لازم نیست و عدالت و علم امام کافی است؛ مانند قاضی و والی که براساس علم به احکام و تقوا، بر مردم حکم می‌کند (تفتازانی، ۴۰۹ (ق)، ج ۵، ص ۲۵۰).

۴-۲-۷-۱. بررسی

اشکال بر تفتازانی این است که در عدم کذب در بیان احکام، برای امامی که حافظ شریعت و محل رجوع دیگران در همه مسائل است، «عدالت» به معنای مصطلح آن کافی نیست؛ زیرا صادر شدن کذب با عدالت امکان دارد؛ همچنان که احتمال خطا و اشتباه وجود دارد و چنین احتمالی اعتماد کامل به او را سلب می‌کند و همچنان نیاز به کسی است که از کذب و خطا در امان باشد و در این صورت، تسلسل پیش می‌آید. بنابراین، تنها با عصمت، کذب و خطا و نسیان از او نفی می‌گردد، حتی براساس سخن تفتازانی که وجوب اطاعت از امام به این علت است که او بیان‌کننده حکم خدا و رسول خدا ﷺ است، باز عصمت امام لازم است؛ زیرا امامی که حافظ شریعت است، اگر عصمت نداشته باشد، چگونه حکمش به صورت قطعی حکم خدا و رسول خدا ﷺ است؟ و به چه دلیلی حتی دچار اشتباه و خطای سهوی نمی‌شود؟

اشتباه تفتازانی و عموم متکلمان اهل تسنن این است که امام را انسان معمولی در نظر می‌گیرند که منصب امامت دارد، در صورتی که براساس ادله قطعی، شأن و جایگاه امام بسیار فراتر است و آن به عصمت وابسته است.

۵. بررسی «نقد ملازمه میان اطلاق اطاعت و عصمت»

نویسنده محترم ملازمه میان اطلاق اطاعت و عصمت را انکار می‌کند و می‌گوید:

گاه ممکن است شارع به‌طور مطلق دستور به تبعیت از شخصی دهد، ولی نه به این دلیل که او معصوم است و هرگز خطا نمی‌کند، بلکه به این سبب که او در مقایسه با دیگران از همه عالم‌تر پرهیزکارتر و کم‌خطاتر است، گرچه ممکن است از او خطا و اشتباهی در برخی شرایط سر بزند. ولی چون میزان خطا و اشتباه به مراتب از دیگران کمتر است، اطاعت از او حتی در مواردی که دستور نادرستی دهد، در مجموع به نفع جامعه خواهد بود. به تعبیر دیگر، خیر اطاعت چنین انسانی بیشتر از شر (یعنی وجود خطاهای احتمالی) است (اترک، ۱۳۹۹، ص ۱۶).

۵-۱. بررسی

این دلیل همانند دلایل پیشین سست و مبتنی بر ذهنیت نویسنده محترم است. ایشان در رد ملازمه میان اطلاق اطاعت و عصمت صرفاً ادعایی بدون دلیل دارد، در صورتی که اولاً، ایشان باید بر این ادعا دلیل ارائه کنند و صرف

امکان، به هیچ وجه مقبول نیست. ثانیاً، نه تنها دلیل بر آن نیست، بلکه دلیل بر خلاف آن است و دلیل بر عصمت وجود دارد. ادله عقلی و نقلی گواه بر این است که اطاعت مطلق صرفاً از معصوم لازم است و اطاعت مطلق از غیر معصوم محذورات متعددی به دنبال دارد (ر.ک: حلی، ۱۴۲۳ق، ج ۱، ص ۱۵۰-۴۲۳).

نتیجه‌گیری

عصمت پیامبر اکرم ﷺ و امام ﷺ از مباحث مهم کلامی است و آیه «یا أَیُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» از مهم‌ترین ادله آن به شمار می‌رود. دانشمندان شیعه و نیز برخی از اهل تسنن با استدلال به این آیه، به عصمت استدلال کرده‌اند. عالمان شیعه براساس ظاهر قرآن و روایات فراوان معتقدند: منظور از «اولی‌الامر» امامان معصوم ﷺ است؛ زیرا «اولی‌الامر» بر «الرسول» عطف شده و اطاعت مطلق است و هیچ قیدی برای آن بیان نگردیده است. پس اولی‌الامر باید معصوم باشد و آن جز بر امامان معصوم ﷺ صدق نمی‌کند.

از سوی دیگر، همراهی اطاعت از رسول خدا ﷺ و اولی‌الامر با اطاعت از خدا به روشنی نشان می‌دهد که اطاعت از رسول خدا ﷺ و اولی‌الامر به منزله اطاعت از خداست. اطلاق از راه مقدمات حکمت در آیه شریفه به این صورت است که خدای سبحان در مقام بیان بوده و هیچ قیدی برای آن نیاورده است، با اینکه امکان تقیید اطاعت وجود داشته است. پس این آیه کریمه هر اطاعتی را شامل می‌شود. از این رو گستردگی اطاعت با عصمت تلازم دارد.

گرچه دلالت آیه در مقاله «بررسی دلالت آیه «اطیعوا» بر عصمت»، محل مناقشه قرار گرفته و اشکالاتی بر آن مطرح شده، لیکن به نظر می‌رسد هیچ‌کدام از اشکالات تمام نیست. در مقاله مزبور، نسبت به مقدمه اول و دوم از مقدمات حکمت مناقشاتی شده که هیچ‌کدام وارد نیست. همچنین اشکال ملازمه میان اطلاق اطاعت و عصمت ناتمام است. بنابراین، آیه «اطیعوا» از راه اطلاق، بر عصمت پیامبر اکرم ﷺ و امام ﷺ دلالت دارد.

منابع

- اترک، حسین، ۱۳۹۹، «بررسی دلالت آیه "اطیعوا" بر عصمت»، حکمت معاصر، سال یازدهم، ش ۱، ۲۲-۱.
- _____، ۱۴۰۰، «بررسی دلالت آیه "لا ینال" بر عصمت انبیاء»، تأملات فلسفی، دوره یازدهم، ش ۲۶، ص ۱۹۹-۲۲۲.
- استرآبادی، محمدجعفر، ۱۳۸۲، البراهین القاطعه فی شرح تجرید الاعتقاد الساطعه، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
- تفتازانی، سعدالدین، ۱۴۰۹ق، شرح المقاصد، قم، شریف الرضی.
- جرجانی علی بن محمد، ۱۳۲۵ق، شرح المواقف، مصر، مطبعة السعاده.
- جوادى املی، عبدالله، ۱۳۹۰، تفسیر تسنیم: تفسیر قرآن کریم، قم، اسراء.
- حر عاملی، محمدین حسن، ۱۴۰۹ق و وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، قم، مؤسسه آل البیت لإحياء التراث.
- حقی برسوی، اسماعیل، بی تا، تفسیر روح البیان، بیروت، دارالفکر.
- حلی، حسن بن یوسف، ۱۳۶۳، انوار الملکوت فی شرح الباقوت، چ دوم، قم، شریف الرضی.
- _____، ۱۴۰۸ق، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- _____، ۱۴۲۳ق، الافقین، قم، مؤسسه الاسلامیه.
- حویزی، عبدعلی بن جمعه، ۱۴۱۵ق، تفسیر نور الثقلین، قم، اسماعیلیان.
- خراسانی، محمدکاظم، ۱۴۱۲ق، کفایة الاصول، بیروت، مؤسسه آل البیت لإحياء التراث.
- زمخشری، محمودبن عمر، ۱۴۰۷ق، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت، دار الکتب العربی.
- صادقی، حسن، ۱۳۹۰، «دلایل عقلی و قرآنی بر حسن و قبح ذاتی و عقلی افعال»، معرفت کلامی، سال دوم، ش ۳، ص ۹۵-۱۱۴.
- _____، ۱۴۰۱، «دلالت آیه "لا ینال" بر عصمت انبیا و ائمه علیهم السلام و پاسخ نقدهای آن»، کلام پژوهی، سال اول، ش ۱، ص ۵۳-۷۵.
- صدوق، محمدین علی، ۱۴۱۳ق، من لایحضره الفقیه، قم، جامعه مدرسین.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۹۰ق، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر خسرو.
- طوسی، محمدین حسن، بی تا، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- طوسی، نصیرالدین، ۱۴۰۵ق، تلخیص المحصل، بیروت، دار الاضواء.
- _____، بی تا، قواعد العقائد، لبنان، دار الغربه.
- فخررازی، محمدین عمر، ۱۴۱۱ق، المحصل، عمان، دار الرازی.
- _____، ۱۴۲۰ق، مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- فیض کاشانی، محسن، ۱۴۱۵ق، تفسیر الصافی، چ دوم، تهران، الصدر.
- قاضی عبدالجبار، ۱۴۲۲ق، شرح الاصول الخمسه، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- قرطبی، محمدین احمد، ۱۳۶۴، الجامع لاحکام القرآن، تهران، ناصر خسرو.
- قمی مشهدی، محمدین محمدرضا، ۱۳۶۸، کنزالدقائق و بحر الغرائب، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- کاظمی، محمدعلی، ۱۴۰۹ق، فوائد الاصول (تقریرات درس آیت الله محمدحسین نائینی)، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- کلینی، محمدین یعقوب، ۱۴۰۷ق، الکافی، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- لاهیجی عبدالرزاق، بی تا، گوهر مواد، تهران، کتابفروشی اسلامیه.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء.
- محدث نوری، حسین، ۱۴۰۸ق، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم، مؤسسه آل البیت.
- مظفر، محمدرضا، ۱۴۱۵ق، اصول الفقه، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
- مفید محمدین محمدین نعمان، بی تا، اوائل المقالات، قم، کنگره شیخ مفید.
- موسوی، سیداسدالله، ۱۴۱۱ق، الامامة، اصفهان، مکتبه حجت الاسلام شفتی.